

گفت که نام مادر من ام عمر و بوده است **و از جمله آنست** که دیگری
 گفته است که در خراسان از رضای الله عنه شنیدم که میفرمود
 که چون مرا از مدینه طلبیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشانرا نمودم
 که بر من بگریزند تا بشنوم بعد از آن دو آرزو هزار درهم بر ایشان قسمت
 کردم و تقسیم که دیگر بر کسی شماما و دست خواهم کرد **و از جمله آنست**
 که چون مامون بروی عرض خلافت میگردید و وی قبول نمیکرد این
 استغاثت دو ماه برداشت **و از جمله آنست** که در آنجا میفرمود که در آنجا
 که شرف و بوعید و تمهید انجامید قبول کرد و در آن باب فیصلی نوشت
 و در آخر آن نوشت کرد که **و الجفر و الجامعة بدلان علی ضد ذلک و ادری**
یا فعل لی و لا یلم الا الله یخص الحق و هو خیر الفاضلین لکنی منسخت ام
ابیر المؤمنین و انزلت رضاء و الله یصمعی و ایاة از جمله آنست
 خواری که از قصه که از ابو الصلت هر وی روایت کرده معلوم میشود
 و آن چنانست که ابو الصلت گفته است که روزی پیش رضای الله عنه
 ایستاده بودم با من گفت درین قیصر که قبر ماروان الرشید در آنجاست
 و از جانب ارجانب آن خاک بسیار رفتم و خاک آوردم و بمویب

و بیدخت و گفت زود بایستد که اینجا برای من جگر گند سبکی
 ظاهر شود که اگر هر کلنگی که در خراسان است بیارند از آنجا بیاورند
 بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار و درم فرمود
 از برای من درین موضع جگر گند و بگوئی تا سخت درجه فرو برند و در
 تشریح گفتند و اگر کند از دیگر نمانی تا بگوید که از او در آن
 شیری سازند که از آنجا میفرماید که در آنجا جگر گند خواهد بود
 و وقت جگر از بالای سر من تری پیدا خواهد شد بگویی که تری بعلم
 که تکلم کن که آب بچو شد و طرد بر بر آید و در آن آب همان جگر دینی
 و این با آن را که بموید هم خورد کن و در آن آب از آنجا بیاورند
 هیچ نماز نیست مای بزرگ بیرون آید و تا همین خورد در آن چسند
 چنانکه هیچ نماز نگاه غایب شود و چون غایب شود دست بر
 آب نه و بایچه گفته حکم کن تا آب کم شود و هیچ نماز و آنچه گفته کنی
 مگر در حضور مامون بعد از آن فرمود که ای ابو الصلت فردا بر مامون
 در خواهم اند اگر حیاتی بدر ایام و جگر بی بر سر خود نموشیده باشم یا
 من سخن گوئی و اگر چیزی بر سر خود انداخته باشم من سخن مگوئی

و آن

بیدخت گفت